

اصل مفاهیم پدیداری (پیدایشی) در یک نظام اجتماعی

(برگرفته از کتاب "تفکر سیستمی" نوشته جمشید قراجه داغی و ترجمه دکتر سهراب خلیلی شورینی)

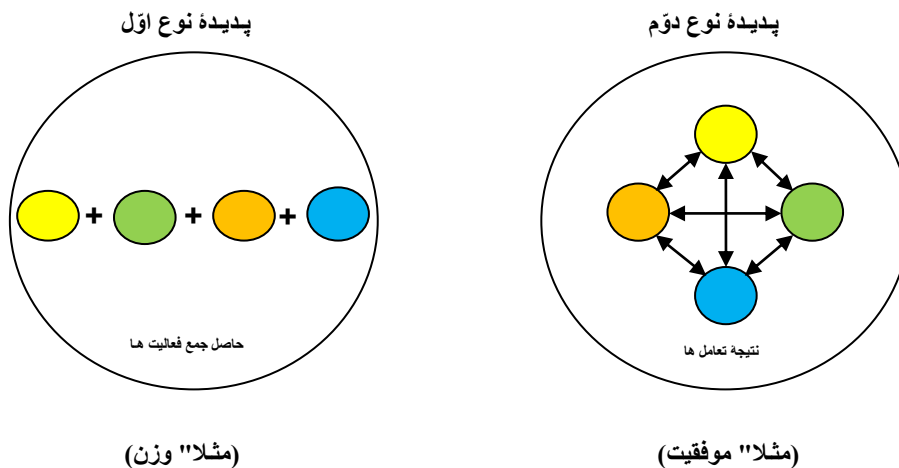
من میتوانم عاشق باشم، اما هیچکدام از اجزای بدن من نمیتوانند عاشق باشند. اگر شما مرا از هم بگسلانید، پدیده عشق گم میشود. بعلاوه عشق خود را به هیچیک از پنج حس آدمی تسلیم نمیکند. رنگ، صدا یا عطر و بو هم ندارد. نمیتوان آنرا لمس کرد یا چشید. پس عشق را چگونه اندازه میگیریم؟ البته با آثار آن.

کسی ممکنست بگوید، "اگر تو عاشق منی، چرا به من زنگ نمی زنی؟"

یک چیز در اینجا درست از آب در نمی آید. پدیده عشق در شرح کلاسیک پدیده نمی گنجد. بعلاوه پدیده عشق در این تمایز تنها نیست. پدیده های مشابه، مثل موفقیت، شکست و خوشبختی همان ویژگی را دارند. لذا آنها را در اینجا "پدیده های پیدایشی" مینامیم و در طبقه خودشان قرار میدهیم: پدیده های نوع دوم که از انواع کلاسیک تر آنچه که پدیده های نوع اول مینامیم کاملاً متمایزند (شکل 1).

مفاهیم پیدایشی

خاصیت های کل در مقابل خاصیت های اجزاء



تیمی که همه اعضایش ستاره باشند، لزوماً بهترین تیم نخواهد بود.

پدیده های پیدایشی یا پدیده های نوع دوم، خاصیت کل است نه جزء و نمیتوان آنرا از خاصیت اجزاء نتیجه گرفت. با این وجود، آنها محصول تعاملند، نه مجموع فعالیت های اجزاء و بنابراین باید آنها را برحسب شرایط خودشان درک کرد. بعلاوه آنها به هیچیک از پنج حس تن نمی دهند و نمیتوان آنها را مستقیماً اندازه گیری کرد. اگر اندازه گیری آنها لازم باشد، تنها میتوان اثر آنها را اندازه گرفت.

پدیده های پیدایشی را بنا بر طبیعت شان نمیتوان تجزیه کرد، نمیتوان در آنها با ابزارهای تحلیلی تغییری بوجود آورد و به تبیین علی هم تن نمیدهند. پدیده حیات را که مهمترین پدیده پیدایشی است در نظر بگیرید. هیچکس هنوز نتوانسته است یک علت مجرّد برای حیات پیدا کند. درافتادن به دام پیدا کردن همبستگی، شخص را احتمالاً به این نتیجه می رساند که بین حیات و همه چیز همبستگی وجود دارد. متأسفانه این همبستگی ها هیچ چیز ارزشمندی درباره جوهر حیات به ما نمیگویند. تعجبی ندارد که اکتای صرف بر روش تحلیلی به درک ما از پدیده های پیدایشی کمکی نمی رساند.

من معتقدم که پدیده های پیدایشی محصول تعامل میان عوامل متعدّدی هستند. صرف مفهوم تعامل نشان میدهد که یک فرآیند پویا در کار است که حالت وابسته به زمانی را بوجود می آورد. به بیان دیگر پدیده پیدایشی دانم برخط و در زمان واقعی بازتولید میشود.

بنابراین، حیات، عشق، خوشبختی و موفقیت موضوعاتی نیستند که یکبار اتفاق بیفتند. آنها باید بطور دائمی بازتولید شوند. اگر فرآیندی که آنها را تولید میکند متوقف شوند، پدیده هم خود به خود از بین میرود. حتی نمیتوان آنها را انبار کرد یا برای استفاده در آینده نگه داشت و مطمئناً، هیچکدام را نمیتوان مسلم فرض کرد. حیات، عشق و خوشبختی به یک چشم بهم زدن از دست می روند، موفقیت هم به اندازه عشق و خوشبختی آسیب پذیر و شکننده است.

اگر بپذیریم که پدیده های پیدایشی نتیجه ذاتی فرآیندهای مداومی هستند، آنگاه برای درک آنها باید فرآیندهای مولدشان را درک کنیم. مُردن بسیار طبیعی است؛ زنده ماندن یک معجزه است. زنده ماندن مرهون تعاملات همزمانی در میان صداها فرآیند پیچیده است. کسانی که میخواهند پدیده حیات را بعنوان یک تصادف صرف تبیین کنند، آب درهاون می کوبند.

اگر موفقیت یک پدیده پدیداری است، پس باید درباره مدیریت تعاملات باشد نه مدیریت فعالیت ها. تیمی که همه اعضایش ستاره باشند لزوماً بهترین تیم لیگ از آب در نمی آید و ممکنست در همان لیگ به یک تیم متوسط ببالد. آنچه که یک تیم برنده را میسازد فقط کیفیت بازیکنانش نیست؛ بلکه کیفیت تعامل میان آنها هم هست. چند سال پیش، چهار بازیکن دفاعی تیم فوتبال نیواورلئان سینتاز حرفه ای های جام بودند، اما اصلاً به این معنا نبود که بهترین دفاع لیگ را داشتند. در همان سال دالاس کابویز جام را برد در صورتیکه هیچکدام از بازیکن های دفاعی اش بازیکن حرفه ای جام نبودند.

سازگاری میان اجزاء و تعاملات متقابل تقویت کننده میان آنها، شدت و نیروئی ایجاد میکند که از جمع نیروهایی که توسط اجزاء بصورت منفرد ایجاد میشود بسیار عظیم تر است.

از سوی دیگر، ناسازگاری بین اجزاء نتیجه ای پدید میآورد که به مراتب کمتر از حاصل جمع نیروهایست که اجزاء بصورت انفرادی میتوانستند تولید کنند. به همین شیوه سازمان، بسته به ماهیت تعاملات میان اعضایش، میتواند یک سیستم ارزش افزاینده یا ارزش کاهنده باشد.

در جای دیگر نشان داده ام که موفقیت سازمان محصول تعامل میان پنج فرآیند اصلی شامل **ظرفیت پذیرش، تصمیم گیری، یادگیری و کنترل، عضویت و مدیریت تعارض** است. این فرآیندها مسئول تولید و توزیع ثروت، قدرت، دانش، زیبایی و ارزشها هستند.

مثلاً برای درک موفقیت جنرال الکتریک، فقط نمیتوان به درآمد و سهم بازار آن نگاه کرد. بُرد و باخت هر دفعه ممکنست ناشی از چیز دیگری باشد. فهمیدن فرآیندهای سازمانی چون جنرال الکتریک (مخصوصاً تصمیم گیری، یادگیری و سیستم های اندازه گیری) توضیح بهتری برای موفقیت مداوم آن ارائه میکند.

گفتم که پدیده پیدایشی (پدیداری) را نمیتوان مسقیماً اندازه گرفت؛ فقط آثار آنها را میتوان اندازه گیری کرد. با این وجود، اندازه گیری آثار یا تجلیات یک پدیده بسیار مسئله ساز از آب درآمده است. مثلاً، اگر تعداد تلفن زدن ها مقیاس اندازه گیری عشق باشد، شخص میتواند تظاهر کند. آدمها میتوانند بدون اینکه یکدیگر را دوست داشته باشند به هم تلفن بزنند.

از آنجاکه بیشتر ویژگی های رفتار سیستم های زنده از زمره پدیده های نوع دوم هستند، بیشترین گرفتاری علوم رفتاری در دهه های اخیر با هنر تظاهر کردن بوده است. پرسش پولساز دوران ما اینست که "چگونه شخص میتواند وانمود کند کسی است که واقعا نیست." بازار کتابهای راهنما که برای بسیاری چیزها توصیه دارند را در نظر بگیرید؛ از جمله اینکه "چگونه خود را در جاهایی دلسوز نشان دهید در حالیکه موضوع اصلاً برایتان مهم نبوده است و شما فقط تظاهر به دلسوزی میکنید"، یا زمانی را که شخص فقط با پوشیدن یک کراوات قرمز میتواند به قدرتمند بودن تظاهر کند را بیاد بیاورید.

اندازه گیری موفقیت سازمان هم کار ساده ای نبوده است. مثل تأثیر موفقیت، رشد هم بعنوان یک مقیاس بسیار مهم عملکرد سازمان تلقی شده است. اگر سازمانی موفق باشد، به احتمال بسیار زیاد رشد هم میکند؛ لیکن، اگر سازمانی رشد کند، این لزوماً به معنای موفق بودن آن نیست. سازمان میتواند با "خدعه" یا "خرید باری بهر جهت شرکتهای دیگر" به آسانی رشد کند. اما متأسفانه با سرهم کردن دو بوقلمون نمیتوان یک غناب ساخت و این دقیقاً شیوه ایست که بسیاری از سازمانها رشد کرده اند و جز سرنگونی چیزی برایشان به ارمغان نمی آورد.

برای اجتناب از اشتباه در اندازه گیری یک پدیده پیدایشی، باید بیش از یک نمود یا تأثیر را اندازه گرفت. مثلاً در مورد اندازه گیری موفقیت یک شرکت، برای اندازه گیری موفقیت گذشته، ارزش افزوده اقتصادی نسبت به رشد ساده، مقیاس بسیار قابل اعتمادتری بحساب میآید:

هزینه سرمایه - نرخ بازده) * سرمایه = ارزش افزوده اقتصادی

ارزش افزوده اقتصادی بر دو نمود با اهمیت موفقیت استوار است. یعنی محصول "رشد" و "ارزش تولید شده" مازاد بر هزینه سرمایه میباشد. ارزش افزوده اقتصادی مثبت یک رشد ارزش- افزاینده و ارزش افزوده اقتصادی منفی یک رشد ارزش- کاهنده را نشان میدهند.

سرانجام، تجلی یا نمود یک پدیده در جامعیت آن را فقط میتوان از طریق تصور آینده ضمنی درون رفتار فعلی یک سیستم معین ارزیابی کرد. برای ترسیم این آینده باید از پویایی اجتماعی سردر بیاوریم.

چکیده

★ بجای اینکه سعی کنیم یک ویژگی را برحسب بودن آن شرح دهیم، میتوانیم تلاش کنیم آنرا یک فرآیند شدن درک کنیم.

★ یک تیم پُربستاره لزوماً بهترین تیم لیگ نیست و ممکنست در همان لیگ به یک تیم متوسط ببالد. آنچه که یک تیم برنده را میسازد، فقط کیفیت بازیکنان آن نیست بلکه کیفیت تعامل میان آنها هم هست.

★ سازگاری بین اجزاء و تعاملات متقابل تقویت کننده آنها جنبش یا نیروئی را ایجاد میکند که از حاصل جمع نیروهائی که اجزاء بصورت انفرادی تولید میکردند بسیار بیشتر است.

★ پدیده های پیدایشی نتیجه های طبیعی فرآیندهای مداومند. حیات، عشق، خوشبختی و موفقیت هیچکدام مفاهیمی نیستند که یکبار بوجود بیایند؛ آنها را باید پیوسته بازتولید کرد. اگر فرآیندهای موجد آنها متوقف شود، این پدیده ها هم ناپدید میشوند.